

داستان‌گویی از طریق نامه

سبک‌ها و فرم‌های داستان‌نویسی از ابتدای پیدایش تا زمان حال دچار تغییر و تحولات زیادی شده‌اند. هرکدام از این

فاطمه سلیمانی

داستان‌نویس

تغییرات به فراخور زمانه شکل گرفته‌اند. مثلاً در مکتب کلاسیک داستان‌ها با زاویه دید دانای کل روایت می‌شدند. یک راوی بیرون از ماجرا که به همه چیز اشراف داشت و همه چیز را با شرح جزئیات بازگو می‌کرد. شرح جزئیاتی که این کتاب‌ها را به ورطه اطناب می‌انداخت. البته چون هنوز فناوری و سرعت به زندگی روزمره مردم نفوذ نکرده بود و سرگرمی‌ها محدود بودند مردم از خواندن کتاب‌های طولانی استقبال می‌کردند. با فراگیر شدن فناوری عرصه داستان هم دچار تغییر و تحول شد. فرم‌گرایی و استفاده از فرم‌های جدید و گاه پیچیده، به تدریج جای خود را در میان داستان‌نویسان باز کرد. تاجایی که گاهی فرم از محتوا پیشی می‌گرفت و طرح کتاب بر اساس فرم شکل می‌گرفت.

استفاده از زاویه دیدهای مختلف یکی از روش‌های هویت بخشیدن به فرم بوده و است. یکی از این زاویه دیدها، زاویه دید «نامه‌نگاری» است. نامه، زمانی یکی از ارکان مهم زندگی بشر بود. در زمانی نه‌چندان دور که ابزار ارتباط جمعی فراگیر نشده بود. در این میان نویسندگانی هستند که نامه را وارد فضای داستان کرده‌اند.

رد نامه‌نویسی در داستان را می‌شود در داستان‌های کلاسیک هم گرفت. زمانی که شخصیت‌های داستان برای هم نامه می‌نوشتند. اما این‌که بار اصلی داستان روی دوش نامه‌باشد مربوط به زمانه بعد از دوران کلاسیک است. ممکن است این نامه‌نگاری

فقط بخشی از داستان را به خود اختصاص بدهد یا تمام داستان را. زمانی که تمام داستان بر اساس نامه باشد کار برای نویسنده هم سخت می‌شود چون باید تمام ماجرا را بر اساس نامه پیش ببرد. این نامه‌نگاری می‌تواند فقط توسط یک نفر اتفاق بیفتد. یک نفر به صورت یک طرفه و در یک یا چند نامه اتفاقات را برای یک مخاطب مشخص روایت کند. یا این‌که نامه‌ها به صورت رفت و برگشت باشند. «پری‌دخت» اولین رمان حامد عسگری بر همین مینا شکل گرفته. نامه‌نگاری دختری به نام پری‌دخت که در عصر قاجار زندگی می‌کند با نامزدش سید محمود (دانشجوی طب در فرنگ). این دو اتفاقات تهران و پاریس را برای هم روایت می‌کنند. هم از شرح فراق و دوری و دل‌تنگی سخن می‌گویند و هم از اتفاقات پیرامون خود. نویسنده با استفاده از این روش به مخاطب این فرصت را داده که صندوقچه خصوصی پری‌دخت را باز کند و با او همراه شود. نکته مهم در این نوع روایت این است که نامه‌ها باید همه خصوصیات یک نامه را داشته باشند و بیان کردن اتفاقات و ذکر جزئیات منطق روایی داشته باشند. مثلاً نمی‌شود بدون هیچ دلیل خاصی در نامه از زندگی و ماجراهای افراد دیگر سخن گفت مگر با دلیل و منطق.



نویسنده:

احمد یوسف‌زاده

انتشارات:

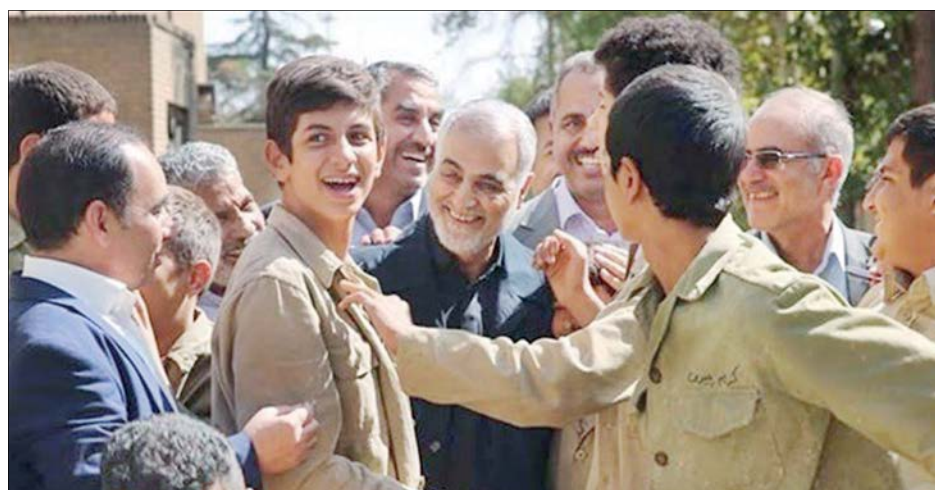
سوره مهر

۴۴۰ صفحه

۳۲۰۰۰ تومان



تصویری از پشت صحنه فیلم سینمایی ۲۳ نفر که شهید قاسم سلیمانی در آن حضور پیدا کرده بود



این زاویه دید نوجوانانه لذت بخش است و البته در فیلم هم خوب از آب در آمده بود. این که موضوعی این چنین سخت و خشن می‌تواند مخاطب را حتی بخنداند.

از زیبایی‌های دیگر زاویه دید راوی، غیرت و روحیه خاص نوجوان‌های آن نسل است که در آن وضعیت اسارت و انتظار برای شکنجه و آینده نامعلوم، دردشان تانک و خودروهای عراقی است که در دشت‌ها و زمین‌های ایران رفت و آمد می‌کنند. یک نوع حب وطنی که من حتی در استاد‌های خارج درس خوانده‌ام، از آن نسل، هم زیاد دیدم که انگار این روحیه در امثال من کمتر است و باید برایش دنبال دلیل و برهان بگردیم. انگار که این طوری بزرگ نشدیم.

بچه‌هایی مثل من با یک دست لباس گل و گشاد و یک کتانی و یک کلاشینکف تاشو و نهایتش با یک ماه آموزش نظامی می‌شدند سرباز. حصر آبادان می‌شکستند و ئستان و سوسنگرد آزاد می‌کردند و فتح‌المبین راه می‌انداختند. بعد هم که قصد داشتند خرمشهر را از دست عراقی‌ها بگیرند.

البته با وجود چاشنی طنز روایت، لابه‌لای زیبایی‌ها، تلخی‌های اسارت و جنگ هم خودشان را نشان می‌دهند، مثلاً یکی از دوستان راوی، شهیدی که از یک جای داستان به بعد، در زندان‌ها یا بیمارستان‌های عراقی گم می‌شود و تا امروز هم اثری از ایشان پیدا نشده است.

یکی دیگر از صحنه‌های زیبا و لذت بخش داستان، آن جایی است که به کمک ملا صالح (که خودش کلی داستان دارد و می‌شود برای کتابش، یک معرفی جدا نوشت) یک رادیو گیر می‌آورند؛ صدای حزینی از رادیو شنیده می‌شد. پخش مستقیم دعای کمیل بود از مهدیه تهران. دعاخوان، که رسیده بود به آخرین فراز دعای کمیل، شروع کرد به دعا کردن تا رسید به این جا که خدایا، به حق زندانی بغداد، امام موسی کاظم، الساعه، وسیله استخلاص همه زندانیان اسلام را، مخصوصاً عزیزانی که الان در زندان‌های بغدادند، فراهم بفرما! مردم در مهدیه تهران آمین گفتند و در زندان بغداد اشک در چشمان ما حلقه زد.

آن روز مردم در مهدیه تهران فکرش را هم می‌کردند که چقدر آمین گفتن‌شان مهم است؟

در آخر این که خواندن این کتاب این روزها یک فایده دیگر هم دارد. این روزهای کرونایی که اکثرادر خانه حبس هستیم، می‌توانیم از فعالیت اسرای آن روز کلی ایده بگیریم. مثل پیرمرد عراقی که خیلی بامزه به بچه‌ها عربی یاد می‌داد، یک زبان جدید یاد بگیریم و البته کتاب‌های تسوندوکویی را که داریم، بخوانیم.

این کتاب را از نمایشگاه کتاب ۹۴ خریده بودم و تا همین یکی دو هفته پیش نخوانده بودم. نه معروف شدنش و نه مسابقه‌های مختلف کتابخوانی، باعث شده بود بخوانم

و نه حتی دیدن فیلم خوب اقتباس شده از کتاب. در واقع فرصت خواندنش پیش نیامده بود و این کتاب هم رفت جزو خیل عظیم کتاب‌هایی که برایم مصداق اصطلاح ژاپنی «تسوندوکو» هستند. یعنی خریداری کتاب‌هایی که هرگز خوانده نمی‌شوند. بعد از شهادت سردار سلیمانی حوصله خواندن هیچ کتابی را نداشتم. شنیده بودم در صحنه‌ای از این کتاب سردار حضور دارد. کتاب را شروع کردم که فقط سردار را در آن پیدا کنم. مانند قبل ترها که در کتاب‌های خاطرات شهید و دفاع مقدسی که می‌خواندم، دنبال اثری از امام می‌گشتم و علامت می‌زدیم‌شان. این طوری انگار جنبه‌های مختلفی از شخصیت ایشان را، از زبان افراد مختلف، پیدا می‌کردم.

البته علاوه بر یکی دو صحنه‌ای که سردار سلیمانی در این کتاب هستند، از بقیه‌اش هم لذت خواهید برد. معمولاً جذابیت و کشش کتاب‌هایی که خاطرات افراد هستند، از داستان‌هایی که نویسنده‌های حرفه‌ای‌تر می‌نویسند، کمتر است. ولی من، تا الان، دو کتاب خاطرات خوانده‌ام که به سختی می‌توانستم زمین بگذارم‌شان. یکی کتاب «من زنده‌ام» خانم معصومه آباد و دیگری هم همین کتاب «آن بیست و سه نفر». اگر تا الان تبلیغات این کتاب یا فیلمش را ندیده‌اید، آن بیست و سه نفر داستان اسارت بیست و سه اسیر نوجوان ایرانی، در سال‌های جنگ تحمیلی است. این کتاب زاویه دید بسیار مثنی دارد که این موضوع را که راوی کتاب پسری نوجوان است، باورپذیر می‌کند. مثلاً کمتر روایتی از اسارت خوانده بودم که این قدر به رفتارهای خوب نیروهای دشمن اشاره کند. مثلاً دیدن ترجم بعضی از سربازان عراقی به اسرای نوجوان. مخصوصاً صحنه‌ای که تازه دارند وارد شهر بصره می‌شوند، یکی از سربازهای کرد عراقی سعی می‌کند اوضاع را برای راوی تلطیف کند: خالو احمد، نگاه کن. اینا نخلای بصره‌ان. ببین چقدر نخل! و مهربانی‌هایش کم کم اعصاب خردکن هم می‌شود. یا اصلاً همان سربازی که راوی و دوستانش را اسیر می‌کند: ... سرباز نزدیک‌تر شد. نگاهش پر بود از ترحم. داشت به عربی چیزهایی می‌گفت. فقط معنای طفل صغیر را از همه حرف‌هایش فهمیدم. او دلش به حال من سوخته بود. به همین دلیل نزدیک آمد و صورتم را بوسید و گفت: ...! کریم!

سارامستغاثی

روزنامه‌نگار